**بسم الله‌ الرحمن الرحیم**

**عمل به دانسته‌ها**

مقدمه:

**مؤمنین همواره در پی آن هستند که راهی برای خودسازی و تقرب به درگاه باری تعالی بیابند. برخی نیز در این مسیر همواره به دنبال کشف علم و مطالبی هستند که ره صد ساله را یک شبه طی کنند. از این رو به دنبال نصایح علما و بزرگان دین می‌روند که کار پسندیده‌ای است، اما بعضی دنبال راه‌های آسان و غیر متعارفند و به همین دلیل در دام دزدان عقاید اسیر می‌گردند. در حالی که یگانه راه سیر و سلوک و دانستن مسیرهای هدایت، عمل به مطالبی است که می‌دانیم این مفهوم را خداوند تبارک و تعالی در پایان بلندترین آیه قرآن (بقره/282) طی چهار کلمه بیان فرموده است:**

اتَّقُوا اللهَ وَ يُعَلِّمُكُمُ الله

**آن‌چه در پی می‌خوانید سعی ما در تبیین این اصل است.**

1ـ تقوا یعنی عمل به دانسته‌ها**[[1]](#footnote-1)**

**ریشه‌ی اصلی تقوا، «وَقی: نگهداری و حفظ شیء در برابر آسیب ها» است، از این رو، «تَقوا» در حقیقت به معنای نگهداری نفس از آسیب های درونى (هواى نفس) و بیرونى (شیطان) و قرار دادن آن در حفاظ اطاعت و بندگی است.**

**حضرت امام خامنه‌ای در این باره فرموده‌اند:**

**«تقوا يعنى چه؟ يعنى آن شدّت مراقبتى كه انسان در اعمال شخصى خود از راه حق هيچ تخطّى نكند؛ اين معنى تقواست. يعنى كاملاً مراقب خود باشد. در دست زدن به پول مراقبت كند؛ در دست زدن به آبروى انسان‌ها مراقبت كند؛ در گزينش‌ها مراقبت كند؛ در طرد كردن‌ها مراقبت كند؛ در حرف زدن مراقبت كند كه برخلاف حق سخنى نگويد. يعنى شدّت مراقبت».[[2]](#footnote-2)**

**از طرفی خداوند تبارک و تعالی از هیچ‌کس بیش از آن‌چه که علم و توان دارد تکلیفی نخواسته و فرموده است:**

**«**لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلاَّ وُسْعَها **ـ خداوند هيچ كس را، جز به اندازه تواناييش، تكليف نمى‏كند». (بقره/286)**

**«**لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلاَّ ما آتاها **ـ خداوند هيچ كس را جز به مقدار توانايى كه به او داده تكليف نمى‏كند». (طلاق/7)**

**در نتیجه تقوا یعنی عمل به آن‌چه که می‌دانیم.**

1/1ـ دانستن براى عمل‏

**انسان دردمندى كه انبان بزرگ ابهام‏‌هاى خود را گشوده و چشم انتظار دستور‌العمل است، از اين دستور‌العمل‏ها چه بهره‏‌اى در نظر دارد؟ آيا جز اين است كه مى‏خواهد پس از يافتن راه، حركت كند و پس از گرفتن دستور، اجرا نمايد؟ اگر اين‌گونه نيست و قصد عمل وجود ندارد، آگاهى از اين بيهوده است. كسى كه آهنگ حركت ندارد، چرا بى‏جهت، وقت و فكر و نشاط خود را صرف يافتن و آموختن نقشه مسير كند؟ همان بهتر كه در بى‏خبرى بماند؛ زيرا دانستن، مقدمه انجام دادن است و عمل، نتيجه علم.**

**امام اميرالمؤمنين علی علیه‌السلام فرمود:**

**«**ثَمَرَةُ العِلمِ العَمَلُ بِهِ‏ **ـ ميوه دانش، به كار بستن آن است».[[3]](#footnote-3)**

**همچنین اميرالمؤمنين عليه‌السّلام فرمود:**

**«**الزَّاهِدُونَ فِي الدُّنْيَا قَوْمٌ ... عَلِمُوا فَعَمِلُوا **ـ افراد زاهد را در دنيا به اين علامات بشناسيد ... و هر گاه علم را آموخته به آن عمل مى‏كنند».[[4]](#footnote-4)**

**و نیز اميرالمؤمنين عليه‌السّلام فرمود:**

**«**تعلّموا ما شئتم ان تعلّموا فانكم لن تنتفعوا حتى تعملوا به و ان العلماء همّتهم الرّعاية **ـ آن‌چه را مى‏خواهيد ياد بگيريد به تحقيق شما نفع نخواهيد برد تا آن‌چه مى‏دانيد به آن عمل كنيد. و به درستى كه علما كسانى هستند كه تمام همّت آن‌ها مراعات و عمل نمودن به علم خودشان مى‏باشد».**

**كسى كه بنا دارد با يافتن دستورالعمل، برنامه زندگى خود را تنظيم كرده و پيش برود، در معرض اين سؤال قرار مى‏گيرد: آيا در مواردى كه به وظيفه آگاهى داشته‏اى و «به يقين» مى‏دانستى چه چيز تو را به سمت كمال پيش مى‏برد، عمل كرده‏اى كه اكنون در پى دستور جديد هستى؟ «گزاره‏هاى يقينى ما» براى آغاز حركت كافى است و عمل به همين گزاره‏ها، صداقت ما را در ادعاي‌مان و تصميم‌مان روشن مى‏كند.**

**رسول اکرم صلی‌الله‌وعلیه‌وآله‌وسلم فرمود:**

**«**أيّتها الامّة إنّي لا أخاف عليكم فيما لا تعلمون و لكن انظروا كيف تعملون فيما تعلمون **ـ اى امت من از آن‌چه نمى‏دانيد بر شما بيم ندارم ولى بنگريد آن‌چه را مى‏دانيد چگونه عمل مى‏كنيد».[[5]](#footnote-5)**

**اميرالمؤمنين عليه‌السلام مى‏فرمايد:**

**«**عَلَى العالِمِ أَن يَعمَلَ بِما عَلِمَ، ثُمَّ يَطلُبَ تَعلُّمَ ما لَم يَعلَم**‏ ـ بر عالم است آن‌چه را مى‏داند به كار بندد، سپس به دنبال دانشى رود كه نمى‏‌داند».[[6]](#footnote-6)**

**«**انّكُم إلَى العَمَلِ بِما عَلِمتُم أَحوَجُ مِنكُم إلى تَعَلُّمِ ما لَم تَكونوا تَعلَمون‏ **ـ شما به عمل كردن آن‌چه مى‌‏دانيد، نيازمندتريد، تا آموختن آن‌چه نمى‌‏دانيد».[[7]](#footnote-7)**

**نقل شده است نقش انگشتر مبارك امام حسين عليه‌السلام اين جمله بود:**

**«**عَلِمتَ فَاعمَل‏ **ـ دانستى؛ پس عمل كن».[[8]](#footnote-8)**

**حضرت آيت الله ‏بهجت فرموده است:**

**«آقايانى كه طالب مواعظ هستند، از ايشان سؤال مى‌‏شود: آيا به مواعظى كه تا به حال شنيده‌‏ايد، عمل كرده‏‌ايد يا نه؟ .... آيا اگر عمل به معلومات ـ اختياراً ـ ننمايد، شايسته است توقّع زيادتى معلومات؟»[[9]](#footnote-9)**

**هر كس براى آينده تصميم گرفته است آن‌چه ياد مى‏گيرد، انجام دهد، به گذشته بازگردد كه تاكنون چه ياد گرفته است و به همان عمل كند. هر كس اعتراف دارد كه علم، مقدمه عمل و عمل، نتيجه علم است، انبوه مقدمات بى‌‏نتيجه‏اى را كه فراهم آورده است، به نتيجه برساند.**

2/1ـ ترک علم آموزی ممنوع

**آن‌چه ذکر شد به معنی ترک علم آموزی نیست، در تفسیر نمونه به این موضوع اشاره کرده و نوشته است:**

**«پاره‏اى از صوفيان جاهل از معنى آیه: "**اتَّقُوا اللهَ وَ يُعَلِّمُكُمُ الله**" سوء استفاده كرده و آن را دليل بر ترك تحصيل علوم رسمى گرفته‏اند. در حالى كه چنين سخنى مخالف بسيارى از آيات قرآن و روايات مسلم اسلامى است.**

**حق اين است كه قسمتى از علوم را از طريق تعليم و تعلم رسمى بايد فرا گرفت و بخش ديگرى از علوم الهى را از طريق صفاى دل و شستشوى آن با آب معرفت و تقوا فراهم ساخت، و اين همان نورى است كه خداوند در دل هر كس كه بخواهد و لايق ببيند مى‏اندازد ـ** العلم نور يقذفه اللَّه فى قلب من يشاء**[[10]](#footnote-10)».[[11]](#footnote-11)**

**ضمن آن‌که: «بعضي از مراحل علمي بر تقوا مقدم است زیرا، تقوا بدون علم به احكام حاصل نمي‏شود اما این موضوع موجب نمي‏شود كه برخي ديگر از مراحل علم مُؤخّر از تقوا نباشد و چون علم اوّلي به احكام حاصل است و عمل به آن علم كه عبارت از تقواست مفروض است، زمينه براي افاضه علم الهي فراهم مي‏شود».[[12]](#footnote-12)**

3/1ـ همه تکلیف دارند

**توجّه فراوان به مجهولات و بزرگ‏نمايى گزاره‏هاى متزلزل، اغلب برخاسته از كوتاهى و ناتوانى در انجام وظايف مسلّم و مسؤوليت‏هاى قطعى است. كسى كه به وظايف خود پايبند نيست، براى توجيه سستى و كوتاهى خود به دنبال بهانه مى‏گردد، و چه بهانه‏اى بهتر از «نمى‏دانم»؟ با اين بهانه، تا مدتى مى‏توان در پيشگاه خود و جامعه سرافراز باشد. سيد شهداى انقلاب اسلامى، آيت الله‏بهشتى مى نويسد:**

**تمايل به بى‏بندوبار زيستن، زمينه قبول هر مطلب جدى را ـ هر قدر هم روشن و مستدل باشد ـ در ما ضعيف كرده يا از بين برده است. گويى دوست داريم همواره در حال شك باقى بمانيم، مبادا گرفتار وظيفه شويم ... اين بيمارى واگير يعنى رواج سفسطه و وسواس در يك جامعه، كه نتيجه مستقيم آن، رواج شك‏هاى بى‏هدف و غير تحققى است، جامعه را با خطر بزرگى روبه‏رو مى‏كند؛ خطر بى‏مسلكى. در چنين جامعه‏اى، به زحمت مى‏توان چهارتا آدم هم فكر پيدا كرد. به محض اين كه چهار نفر دور هم جمع شدند، آن قدر از اين طرف و آن طرف، در كارشان وسواس و سفسطه و شك‏هاى بى‏اساس نفوذ مى‏كند كه قابل توصيف نيست. در اين چنين جامعه‏اى، ديگر نه وحدتى پيدا مى‏شود و نه مسلكى پا مى‏گيرد. وقتى جامعه‏اى بى‏مسلك شد، به راحتى و بدون مقاومت قابل توجه، برده ديگران مى‏شود، به همين سبب، يكى از برنامه‏هاى مؤثر استعمارگران در سرزمين‏هاى استعمار زده، شك پراكنى و مبارزه با ايمان به هر نوع مسلك سازنده و مؤثر است.[[13]](#footnote-13)**

**پس استقبال از شكّ و سؤال پيش از پرداختن به آگاهى‏ها و باورها، اغلب براى رهايى از قيد تعهد و فرار از سختى مسؤوليت است. كسى كه بناى انجام وظيفه و اداى تكليف دارد، از مسلّمات آغاز مى‏كند و در ميانه امواج سهمگين ترديد، به گزاره‏هاى يقينى چنگ مى‏زند.**

**انسان، هميشه مكلّف است، هر چند ميان انبوه مجهولات قرار گيرد و نمى‏تواند از دايره مسؤوليت خارج شود، هر چند محدوديت‏هاى فراوان او را احاطه كند. اين امانت سنگين بر دوش او باقى است؛ زيرا خدا او را صاحب اختيار و اراده آفريده است.**

**آيت الله بهجت فرموده است:**

**«ما از عهده تكليف خارج نمى‏شويم؛ بلكه بايد از عمل نتيجه بگيريم و محال است عمل ما بى‏نتيجه باشد و نتيجه، از غير عمل حاصل شود».[[14]](#footnote-14)**

4/1ـ شروط سه گانه تكليف

**«علم»، «توان» و «توجّه» سه شرط عمده تكليف است. كسى كه «نمى‏داند»، «نمى‏تواند» يا «توجه ندارد»، تكليف ندارد؛[[15]](#footnote-15) امّا خداوند ساختار وجودى انسان را چنان قرار داه است كه بهانه‌اى براى فرار از تكليف در دست نداشته باشد.**

1/4/1ـ شرط اوّل: علم‏

**انسان، در تراكم شديد سؤال‏ها و ابهام‏ها نيز از علم تهى نمى‏شود. ما گاهى تصور مى‏كنيم مشكل عمده ما در پيمودن مسير كمال، «جهل» است و بايد اين ناآگاهى‏ها و سرگردانى‏ها برطرف شود تا مسير حركت ما هموار گردد؛ ولى چنين نيست و ما هميشه به اندازه لازم براى حركت، آگاهى داريم. گزاره‏هاى يقينى ما براى آغاز راه كافى است و بهانه كمبود علم، از ما پذيرفته نمى‏شود. انسان در هر موقعيّت و شرايط، به اوّلياتِ وظايف خود آگاه است.**

**خداوند کریم در قرآن مجید می‌فرماید:**

**«**فَأَلهَمَها فُجورَها وَ تَقواها **ـ خداوند شر و خير انسان را به او الهام كرد».(شمس/8)**

**«**قَد تَبَيَّنَ الرُشدُ مِنَ الغَى **ـ راه هدآيت از گمراهى، تبيين و روشن شده است‏».(بقره/256)**

**اميرالمؤمنين علی عليه‌السلام نیز فرموده است:**

**«**إِنَّ لَكُم عِلماً فَاهتَدوا بِعِلمِكُم**‏ ـ علم [هميشه‏] براى شما هست؛ پس به علم خود، هدايت جوييد».[[16]](#footnote-16)**

**آيت الله بهجت هم در تبیین این موضوع بیان داشته است که:**

**«هيچ كس نيست كه بگويد هيچ چيز نمى‏دانم. [اگر بگويد]، دروغ مى‏گويد. هر كسى ـ غير معصوم ـ بعضى چيزها را مى‏داند و بعضى چيزها را نمى‏داند؛ آن چيزهايى را كه مى‏داند، اگر عمل كند، آن چيزهايى را كه نمى‏داند، مى‏فهمد».[[17]](#footnote-17)**

جُرمِ ندانستن

**خداوند تبارك و تعالي در آيه 172 سوره اعراف مي‌فرمايد كه همه‌ي انسان‌ها را خداشناس خلق كرده است و همه به‌صورت فطري خداوند و به تبع آن خوبي‌ها و بدي‌ها را مي‌شناسند.[[18]](#footnote-18) به همين دليل دزدي، دروغ، بي‌تعهدي و... در همه‌ي جوامع و ميان همه‌ي انسان‌ها از صفات مذموم؛ و كمك به ديگران، فداكاري، راستگويي و... از اخلاق پسنديده است.**

**خداوند در همين آيه و آيه بعد دليل رساندن انسان به اين شناخت را عدم بهانه‌جويي بني‌آدم در قيامت بيان داشته است كه در آن روز نگويند ما نمي‌دانستيم.**

**«**وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَني‏ آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلى‏ أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى‏ شَهِدْنا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هذا غافِلينَ **ـ و (به خاطر بياور) زمانى را كه پروردگارت از پشت و صلب فرزندان آدم، ذريه‌ي آن‌ها را برگرفت و آن‌ها را گواه بر خويشتن ساخت (و فرمود:) آيا من پروردگار شما نيستم؟ گفتند: آرى، گواهى مى‏دهيم! (چنين كرد مبادا) روز رستاخيز بگوييد: ما از اين، غافل بوديم (و از پيمان فطرى توحيد بى‏خبر مانديم)».! (اعراف/172)**

**«**أَوْ تَقُولُوا إِنَّما أَشْرَكَ آباؤُنا مِنْ قَبْلُ وَ كُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَ فَتُهْلِكُنا بِما فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ **ـ**

**يا بگوييد: پدران‌مان پيش از ما مشرك بودند، ما هم فرزندانى بعد از آن‌ها بوديم (و چاره‏اى جز پيروى از آنان نداشتيم) آيا ما را به آن‌چه باطل‏گرايان انجام دادند مجازات مى‏كنى؟!». (اعراف/173)**

**از امام صادق عليه‌السلام هم نقل شده است كه درباره‌ي آيه:**

**«**قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبالِغَةُ فَلَوْ شاءَ لَهَداكُمْ أَجْمَعينَ **ـ بگو: دليل رسا (و قاطع) براى خداست (دليلى كه براى هيچ‌كس بهانه‏اى باقى نمى‏گذارد). و اگر او بخواهد، همه‌ي شما را (به اجبار) هدايت مى‏كند. (ولى چون هدايت اجبارى بى‏ثمر است، اين كار را نمى‏كند)». (انعام/149)**

**فرموده‌اند: «**إِنَ‏ اللَّهَ‏ تَعَالَى‏ يَقُولُ‏ لِلْعَبْدِ يَوْمَ‏ الْقِيَامَةِ عَبْدِي‏ أَ كُنْتَ‏ عَالِماً فَإِنْ‏ قَالَ‏ نَعَمْ‏ قَالَ لَهُ أَ فَلَا عَمِلْتَ بِمَا عَلِمْتَ وَ إِنْ قَالَ كُنْتُ جَاهِلًا قَالَ لَهُ أَ فَلَا تَعَلَّمْتَ حَتَّى تَعْمَلَ فَيَخْصِمُهُ وَ ذَلِكَ الْحُجَّةُ الْبَالِغَة **ـ خداوند در روز رستاخيز به بنده‌ي خويش مى‏فرمايد بنده‌ي من! آيا مى‏دانستى (و گناه كردى)؛ اگر بگويد آرى، مى‏فرمايد: چرا به آن‌چه مى‏دانستى عمل نكردى؟ و اگر بگويد نمى‏دانستم، مى‏گويد: چرا ياد نگرفتى تا عمل كنى؟ در اين موقع فرو مى‏ماند، و اين است معنى حجت بالغه».[[19]](#footnote-19)**

**اهميت ياد گرفتن تا جايي است كه پيامبر اعظم صلي‌الله‌عليه‌و‌آله‌و‌سلم كساني را كه بر اثر ندانستن مسئله باعث مرگ فردي شده بودند نفرين كرده است.**

**جابر بن عبد اللّه انصارى مي‌گويد: «ما با گروهى در مسافرت بوديم. سر مردى به‌وسيله سنگ شكسته شد. او در شب محتلم شد و صبح به آن گروه گفت: آيا من مجاز هستم كه غسل نكنم؟ گفتند: نه. چون آب موجود است به همین دلیل بايد غسل كنى. هنگامى كه وى آب بر سر خود ريخت و غسل كرد از دنيا رفت. موقعى كه از مسافرت مراجعت نموديم و اين جريان را براى پيامبر اعظم اسلام صلي‌الله‌عليه‌و‌آله‌و‌سلم شرح داديم آن بزرگوار دلتنگ شد و فرمود:**

قَتَلُوهُ‏ قَتَلَهُمُ‏ اللَّهُ‏ إِنَّمَا كَانَ دَوَاءُ الْعِيِّ السُّؤَال**‏ ـ او را كشتند؟ خدا آنان را بكشد! (چرا حكم اين مسئله را نپرسيدند) آيا نمي‌دانستند كه دواى ندانستن پرسيدن مي‌باشد!؟**

**وظيفه آن شخصى كه مُرد تيمم بود، يا اين‌كه پارچه‏اى بر روى زخم مى‏بست و در هنگام غسل دست با رطوبت خود را روى آن مي‌كشيد».[[20]](#footnote-20)**

**همچنين امام صادق عليه‌السلام در نامه‌اي كه به اصحاب خود نوشته است بعد از توضيح آياتي آنان را از اين‌كه خود را به ندانستن بزنند و اوامر خداوند را نياموزند نهي كرده و فرموده است:**

**«**فَتَدَبَّرُوا هَذَا وَ اعْقِلُوهُ وَ لَا تَجْهَلُوهُ فَإِنَّهُ مَنْ يَجْهَلْ هَذَا وَ أَشْبَاهَهُ مِمَّا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِ فِي كِتَابِهِ مِمَّا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ وَ نَهَى عَنْهُ تَرَكَ دِينَ اللَّهِ وَ رَكِبَ مَعَاصِيَهُ فَاسْتَوْجَبَ سَخَطَ اللَّهِ فَأَكَبَّهُ اللَّهُ عَلَى وَجْهِهِ فِي النَّار **ـ پس در آن‌چه گفتم تدبر كنيد و آن را بفهميد و ندانسته نگيريد، زيرا هر كس اين مطلب و مانند آن را كه خدا در قرآنش فرض كرده از هر آن‌چه امر كرده يا نهى كرده ندانسته گيرد، دين خدا را رها كرده و نافرمانى او را مرتكب شده و سزاوار خشم خدا گرديده است و خداوند او را به رو در آتش دوزخ افكند».[[21]](#footnote-21)**

**2/4/1ـ شرط دوّم: توان و اختيار**

**يكى ديگر از شرايط تكليف، توان است؛ يعنى نمى‏توان كسى را كه بر انجام كارى قدرت ندارد، به آن كار تكليف يا توصيه كرد. با زوال قدرت، تكليف هم ساقط مى‏شود، بنابراين، مسؤوليت ما هميشه در دايره توانايى ما محصور است. مراد از قدرت در اين جملات، تنها نيروى بازو و قدرت بدنى نيست؛ نيروى فكرى، عادات و توانمندى‏هاى روحى، ابزار و وسايل، همكار و همراه (نيروى انسانى)، قوانين و فرهنگ عمومى، و خلاصه مجموعه امكانات مادى و معنوى، در «اختيار» ما در انجام يك كار تأثير دارد.**

**اين درست است كه انواع محدوديت‏ها و ناكامى‏ها ما را احاطه كرده و اجازه فعاليت‏هايى از ما سلب شده است؛ ولى نمى‏توان انكار كرد كه در بدترين شرايط و با وجود بالاترين حجم محدوديّت، انسان از اختيار و توان تهى نمى‏شود و هميشه توان و اختيارى ـ *هر چند اندك* ـ و اجازه فعاليّت‏هايى ـ *هر چند كوچك* ـ براى او باقى مى‏ماند. همين توان اندك، محدوده مسؤوليت ما را مشخص مى‏كند. هميشه و در همه جا «ما مى‏توانيم»، و به همان اندازه كه مى‏توانيم وظيفه‏منديم؛ پس هيچ وقت بدون تكليف نمى‏مانيم.**

**مهم‏ترين وجه امتياز انسان از حيوان، همين اختيار و آزادى او است. انسان، در بدترين شرايط «مى‏تواند» بهترين باشد و در بهترين شرايط، «مى‏تواند» بدترين شود. كمبود امكانات و بدى شرايط، بهانه پذيرفته شده‏اى براى فرار از مسؤوليت نيست.**

**اگر از ما درباره كافر نمونه و الگوى كفر بپرسند، به احتمال قوى يكى از سردمداران كفر، مثل ابوسفيان را معرفى مى‏كنيم. ولى قرآن كريم، همسر نوح و همسر لوط را نمونه اعلاى كفر مى‏شناسد؛ زيرا آن‏ها تحت نظر دو پيامبر خدا و دو بنده صالح او بودند و بالاترين دارايى براى رشد معنوى را در اختيار داشتند، امّا كمترين بهره را نبردند؛ يعنى با اختيار خود همه اين امكانات را ضايع كردند. در مقابل، آسيه همسر فرعون را مؤمنِ ايده‏آل نمونه و ضرب‌المثل ايمان معرفى مى‏كند؛ زيرا در بدترين شرايطِ رشد معنوى و در فقر شديدِ امكانات، ارتباط خود را با خدا حفظ مى‏كند و بيشترين بهره انسانى را براى خود فراهم مى‏آورد:**

**«**ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً لِلَّذينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ كانَتا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبادِنا صالِحَيْنِ فَخانَتاهُما فَلَمْ يُغْنِيا عَنْهُما مِنَ اللَّهِ شَيْئاً وَ قيلَ ادْخُلاَ النَّارَ مَعَ الدَّاخِلينَ **ـ خدا براى كسانى كه كفر ورزيده‌اند، زن نوح و زن لوط را مَثَل آورده [كه‏] هر دو در نكاح دو بنده از بندگان شايسته ما بودند و به آن‌ها خيانت كردند، و كارى از دست [شوهران‏] آن‌ها در برابر خدا ساخته نبود، و گفته شد: "با داخل شوندگان داخل آتش شويد"». (تحريم/10)**

وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً لِلَّذينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قالَتْ رَبِّ ابْنِ لي‏ عِنْدَكَ بَيْتاً فِي الْجَنَّةِ وَ نَجِّني‏ مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّني‏ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمينَ**‏ ـ و براى كسانى كه ايمان آورده‌اند، خدا همسر فرعون را مَثَل آورده، آن‌گاه كه گفت: "پروردگارا، پيش خود در بهشت خانه‌اى برايم بساز، و مرا از فرعون و كردارش نجات ده، و مرا از دست مردم ستمگر بِرَهان"». (تحريم/11)**

**قرآن كريم در وصف فرعون مى‏فرمايد:**

**«**فَاستَخَف قَوْمَهُ فَأَطاعُوهُ**‏ ـ قومش را ذليل و زبون داشت و آنان همه مطيع او شدند».(زخرف/54)**

**پس از بيان اين جمله قرآن به جاى اين كه به عتاب و ملامت فرعون بپردازد، قوم او را محكوم مى‏كند:**

**«**إِنَّهُمْ كانُوا قَوْماً فَاسِقِينَ**‏ ـ آن‏ها مردمى فاسق و نابكار بودند».(زخرف/54)**

**يعنى در شرايط سختى كه فرعون براى مردم پديد آورده بود، قدرت و اختيار مردم و مسؤوليت آن‏ها ساقط نشد. پس هيچ‌كس نبايد براى شانه خالى كردن از بار تكليف، شرايط اجتماعى را بهانه كند؛ زيرا در تراكم انبوه مشكلات و محدوديت‏ها، باز هم «مى‏توان» و به قدر همان توان «مى‏بايد» حركت كرد.**

**3/4/1ـ شرط سوّم: توجّه‏**

**يكى از مهم‏ترين شرايط تكليف «توجّه» است. انسان در حين غفلت، تكليف ندارد، به شرطى كه اسباب غفلت را خود فراهم نكرده باشد، آدمى در برابر عمل اشتباه خود بازخواست نمى‏شود؛ امّا چنين نيست كه هميشه بى‏توجّه و غافل باشد. توجّه و تذكر در مواردى وجود دارد و در همان موارد انسان وظيفه‏مند است. در لحظه‏اى كه غفلتِ انسان به توجه تبديل مى‏شود، در همان لحظه تكليف بر عهده او مى‏آيد.**

**«**إِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطانُ فَلا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرى‏ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمينَ **ـ اگر شيطان از ياد تو برد، پس از تذكر با گروه ستمگران منشين».(انعام/68)**

**«**وَ الَّذينَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللَّهُ وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلى‏ ما فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ **ـ آنان (متقین) (کسانی هستند) كه چون كار زشتى كنند يا بر خود ستم روا دارند، خدا را به ياد مى‏آورند و براى گناهان‌شان آمرزش مى‏خواهند و كيست جز خدا كه گناهان را ببخشد؟ و بر آنچه مرتكب شده‏اند پافشارى نمى‏كنند ـ در حالى كه مى‏دانند ـ ».(آل‌عمران/35)**

**در نتیجه هيچ كس حق ندارد به بهانه غفلت در يك مورد، در همه موارد، از عمل دست بكشد. به محض از بين رفتن عارضه غفلت، انسان مكّلف مى‏شود برابر توجّهِ خود، عمل كند.**

**به اين ترتيب روشن شد راه حركت انسان براى قدم اوّل هميشه باز است. انسان مجموع امكانات لازم، شامل «آگاهى»، «توانايى» و «توجّه» را براى پيمودن قدم اوّل در اختيار دارد. اين امكانات هميشه از حد نصاب، بالاتر است و انسان را از عذر و بهانه خلع سلاح مى‏كند، پس مشكل عمده ما در راهِ عمل، ندانستن يا نتوانستن نيست. مشكل اصلى ما سستى و كوتاهى است و نا آگاهى، ناتوانى يا غفلت، بهانه‌ای بیش نیست.**

2ـ نتیجه عمل به دانسته‌ها

**در انتهای آیه 282 سوره بقره خداوند تبارک و تعالی فرموده است:**

**«**اتَّقُوا اللهَ وَ يُعَلِّمُكُمُ الله**‏ ـ تقواى الهى پيشه كنيد و خداوند شما را مى‏آموزاند».(بقره/282)**

**«عمل به آن‌چه مى‏دانيم»، يك تأثير بسيار مهم و شگفت‏انگيز به دنبال دارد و آن «روشن شدن مجهولات و مشتبهات» ما است.**

**حضرت امام خمینی رحمت الله‌علیه در این باره فرموده‌اند:**

**«اين‌كه جناب ربوبى جلّ جلاله در كريمه مباركه: "**اتَّقُوا اللَّه وَ يُعَلِّمُكُمُ اللَّه**" تعليم الهى را مربوط به تقوا فرموده براى همين است كه تقوا صفاى نفس دهد و آن را به مقام غيب مقدس مرتبط كند، پس تعليم الهى و القاى رحمانى واقع گردد».[[22]](#footnote-22)**

**همان‌گونه كه مطالعه، مباحثه و حضور در مجلس درس، از راه‏هاى تحصيل علم محسوب مى‏شوند، يكى از راه‏هاى كسب و افزايش علم، «عمل به معلومات» است. در آيات و روايات، به صراحت و با زبان‏هاى مختلف، بر اين واقعيّت تأكيد شده است كه: عمل، نور دانشى جديد فرا راه انسان مى‏تاباند و مسير حركت او را روشن مى‏كند.**

**در قرآن كريم آمده است:**

**«**يا أيُّهَا الَّذين آمنَوا، إن تَتَّقُوا اللهَ يَجعَل لَكُم فُرقاناً **ـ اى مؤمنان! اگر تقواى الهى پيشه كنيد، خداوند براى شما فرقان (قدرت تشخيص حق از باطل) قرار مى‏دهد».(انفال/29)**

**«**وَ الّذينَ جاهَدوا فينا لَنَهدِيَنَّهُم سُبُلَنا **ـ كسانى كه در راه ما مجاهدت و كوشش نمايند، محقّقاً به راه‏هاي‌مان هدايت‌شان مى‏كنيم».(عنکبوت/69)**

**«**وَ إن تُطيعوهُ تَهتَدوا **ـ اگر خدا را اطاعت كنيد، هدايت خواهيد يافت». (نور/54)[[23]](#footnote-23)**

**روايات نورانى پيشوايان معصوم عليهم‌السلام نيز اين حقيقت درخشان را چنين بيان داشته است:**

**رسول خدا صلی‌الله‌وعلیه‌وآله‌وسلم فرمود:**

**«**مَن عَمِلَ بِما يَعلَمُ وَرَّثَهُ (عَلَّمَه) اللهُ عِلمَ ما لَم يَعلَم‏ **ـ هر كس به آنچه مى‏داند عمل كند، خداوند، آنچه را ندانسته به او مى‏آموزد». [[24]](#footnote-24)**

**امام صادق عليه‌السلام فرمود:**

**«**مَن عَمِلَ بِما عَلِمَ كُفِى ما لَم يَعلَمُ**‏ ـ هر كس به آن‌چه مى‏داند عمل كند، از آن‌چه نمى‏داند كفايت شود». [[25]](#footnote-25)**

**همچنین فرمود:**

**«**العِلمُ مَقرونٌ إلَى العَمَلِ، فَمَن عَلِمَ عَمِلَ، وَ مَن عَمِلَ عَلِمَ**‏ ـ علم و عمل به هم بسته شده‏اند؛ هر كس بداند، عمل كند و هر كس عمل كند، بداند».[[26]](#footnote-26)**

**رسول الله صلی‌الله‌وعلیه‌وآله‌وسلم فرمود:**

**«**ما أَخلَصَ عَبدٌللهِ عزَّوَجَلَّ أَربَعينَ صَباحاً إلّا جرت يَنابيعُ‏ الحِكمةِ مِن قَلبِهِ عَلى لِسانِهِ**‏ ـ هيچ بنده‏اى براى خدا چهل روز خالص نگردد، مگر آن‌كه چشمه‏هاى حكمت از قلبش بر زبانش جارى شود».[[27]](#footnote-27)**

**امام صادق عليه‌السلام فرمود:**

**«**العَمَلُ وِعاهُ الفَهمِ**‏ ـ عمل، ظرف (و زمينه‏ساز) فهم است».[[28]](#footnote-28)**

**امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام فرمود:**

**«**مَنْ زَهِدَ فِي الدُّنْيَا وَ لَمْ يَجْزَعْ مِنْ ذُلِّهَا وَ لَمْ يُنَافِسْ فِي عِزِّهَا هَدَاهُ اللَّهُ بِغَيْرِ هِدَايَةٍ مِنْ مَخْلُوقٍ وَ عَلَّمَهُ بِغَيْرِ تَعْلِيمٍ وَ أَثْبَتَ الحِكْمَةَ فِي صَدْرِهِ وَ أَجْرَاهَا عَلَى لِسَانِه**‏ ـ هر كه دل از دنيا برگيرد، و از ذلتش نترسد، و به عزتش دل نبندد خداوند بدون واسطه مخلوقى هدايتش فرمايد؛ درس ناخوانده عالمش سازد، حكمت را (چون چشمه) در سينه‏اش جاى دهد و (سيل آسا) بر زبانش جارى كند».[[29]](#footnote-29)**

**حضرت امام خامنه‌ای مدظله‌العالی هم فرموده‌اند:**

**تقوا (همان عمل به دانسته‌ها) مركبى است كه مى‏تواند ما را به آن منازل عالى برساند: «**و اتّقوا الله لعلّكم تفلحون**»؛ «**فاتّقوا اللَّهَ لعلّكم ترحمون**»؛ «**و اتّقوا الله و يعلّمكم‏ الله**». علم و هدايت و رحمت الهى بر اثر تقوا از سوى خداوند به انسان عطا مى‏شود.[[30]](#footnote-30)**

**عارف ربانى، حضرت آيت‌الله ‏بهجت در دستورالعمل‏هاى خود به طالبان حقيقت بر اين قانون الهى بسيار تأكيد مى‏ورزید، به عنوان نمونه فرموده است:**

**«آيا مى‏دانيد كه هر كه عمل كرد به معلومات خودش، خداوند مجهولات او را معلوم مى‏فرمايد؟ آن چيزهايى را كه مى‏داند اگر عمل كند، آن چيزهايى را كه نمى‏داند مى‏فهمد ... وقتى به آن‏ها عمل كردى، روشن مى‏شود. به همان دليلى كه اين‏ها را براى شما روشن كرد، آن‏هاى ديگر را هم روشن مى‏كند».[[31]](#footnote-31)**

**«استاد، علم است و معلّم، واسطه است. عمل به معلومات بنماييد و معلومات را زير پا نگذاريد، كافى است».[[32]](#footnote-32)**

**«آن‌چه مى‏دانيد عمل كنيد، و در آن‌چه نمى‏دانيد احتياط كنيد تا روشن شود، و اگر روشن نشد، بدانيد كه بعضى معلومات را زير پا گذاشته‏ايد. طلب موعظه از غير عامل، محل اعتراض است. قطعاً مواعظى را كه شنيده‏ايد و مى‏دانيد، عمل نكرديد وگرنه روشن بوديد».[[33]](#footnote-33)**

**«اگر ديد باز هم توقف دارد، بداند ـ به طور يقين ـ بعضى از معلومات را زير پا گذاشته است. كفشش ريگ دارد؛ خوب دقت نكرده كه اين ريگ را خارج كند».[[34]](#footnote-34)**

**براى درك بهتر از اين واقعيت شگرف، راننده‏اى را در نظر بگيريم كه قصد دارد در تاريكى شب به مسافرت رود. لامپ‏هاى اتومبيل، تنها مسافت بيست مترى پيش روى او را روشن كرده و راننده فراتر از اين مسافت، ديد ندارد. اگر اين شخص، به بهانه اين كه تمام مسير جاده در معرض ديد او نيست از حركت باز ايستد، آيا در نظر خردمندان محكوم نمى‏شود؟**

**روش عاقلانه اين است كه با استفاده از همين روشنايى حركت كند و پيش رود. اگر اين مسير روشن را طى كند، بيست مترِ بعدى براى او معلوم مى‏شود. از اوّل نمى‏توان انتظار داشت كل مسير، روشن و تابناك باشد و حركت را نمى‏توان متوقف بر چنين انتظارى نمود. حركت را بايد با مقدار مسلّم آغاز كرد.**

**كسى كه آدرس منطقه‏اى دور دست را مى‏پرسد، نبايد توقّع داشته باشد تا پايان راه را قدم به قدم براى او ترسيم كنند. جاده اوّليه را نشانش مى‏دهند و به او مى‏گويند: «پيش رو، به دو راهى كه رسيدى، آن جا بپرس يا تابلوهاى نصب شده بر سر دو راهى، مسير حركت آينده تو را روشن مى‏كند». در هر صورت، اين مرحله نخست را بايد طى كنى تا مرحله دوم را بيابى، و مرحله دوم را بايد طى كنى تا توان درك مرحله بعد را داشته باشى.**

**بله؛ اگر از ابتدا براى تو معلوم نيست كه اين جاده تو را به هدف مى‏رساند يا نه، نبايد در آن پا بگذارى؛ ولى اگر اطمينان دارى از همين جاده، بايد رفت، و نمى‏دانى پس از رسيدن به دو راهى چه بايد كرد، اين مقدار معلوم را طى كن، به دو راهى كه رسيدى، براى تو معلوم خواهد شد.**

**گاهى انسان با دست يافتن بر كتابى يا آشنايى با شخصى يا شنيدن مطلبى، از خطر بزرگى رهايى مى‏يابد و سرنوشت آينده‏اش بيمه مى‏شود. برخی اين حادثه را يك اتّفاق مى‏بينند؛ در حالى كه اين مقدّرات، به اعمال اختيارى ما گره خورده و برخاسته از عمل ما است. حوادث ريز و درشت جهان هستى، از دست كارگردان حكيم خارج نمى‏شود. اين رخدادهاى به ظاهر تصادفى، در پشت پرده هستى به تناسب عمل ما تهيه و توليد شده و تنها با تغيير روّيه ما، تغيير مى‏كند.**

**«**إِنَّ اللهَ لا يُغَيِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتّى يُغَيِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ**‏ ـ خداوند سرنوشت هيچ قوم (و ملّتى) را تغيير نمى‏دهد مگر آن‌كه آنان آن‌چه را در خودشان است تغيير دهند».(رعد/11)**

**به عبارت دیگر خداوند برای افزایش علم ما که نتیجه عمل به دانسته‌ها است از روش‌های مستقیم و غیر مستقیم استفاده می‌فرماید.**

**«**وَ مَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَل لَّهُ مَخْرَجًا **\*** وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لا يَحْتَسِبُ**‏ ـ و هر كس تقواى الهى پيشه كند، خداوند راه نجاتى براى او فراهم مى‏كند و او را از جايى كه گمان ندارد روزى مى‏دهد».(طلاق/2و3)**

1/2ـ تقوا و حكمت عملى‏

**استاد شهید حضرت آیت الله مطهری رضوان الله تعالی علیه فرموده‌اند:**

**آن حكمتى كه به اصطلاح مولود تقواست و آن روشنى و فرقانى كه در اثر تقوا پيدا مى‏شود حكمت عملى است نه حكمت نظرى.**

**حكما اصطلاحى دارند كه عقل را تقسیم مى‏كنند به دو قسم: عقل نظرى و عقل عملى. البته مقصود اين نيست كه در هر كسى دو قوّه عاقله هست، بلكه مقصود اين است كه قوّه عاقله انسان دو نوع محصول فكر و انديشه دارد كه از اساس با هم اختلاف دارند: افكار و انديشه‏هاى نظرى، و افكار و انديشه‏هاى عملى.**

**همين قدر به اجمال عرض مى‏كنم كه عقل نظرى همان است كه مبناى علوم طبيعى و رياضى و فلسفه الهى است. اين علوم، همه در اين جهت شركت دارند كه كار عقل در آن علوم قضاوت درباره واقعيت‌هاست كه فلان شى‏ء اين‏طور است و يا آن‏طور؟ فلان اثر و فلان خاصيت را دارد يا ندارد؟ آيا فلان معنا حقيقت دارد يا ندارد؟**

**و اما عقل عملى آن است كه مبناى علوم زندگى است، مبناى اصول اخلاقى است، و به قول قدما مبناى علم اخلاق و تدبير منزل و سياست مُدُن است. در عقل عملى، مورد قضاوت واقعيتى از واقعيت‌ها نيست كه آيا اين‏چنين است يا آن‏چنان؟ مورد قضاوت، وظيفه و تكليف است: آيا «بايد» اين كار را بكنم يا آن كار را؟ اين‏طور عمل كنم يا آن‏طور؟ عقل عملى همان است كه مفهوم خوبى و بدى و حسن و قبح و بايد و نبايد و امر و نهى و امثال اين‌ها را خلق مى‏كند. راهى كه انسان در زندگى انتخاب مى‏كند مربوط به طرز كار كردن و طرز قضاوت عقلى عملى اوست و مستقيماً ربطى به طرز كار و طرز قضاوت عقل نظرى وى ندارد.**

**اين‌كه در آثار دينى وارد شده كه تقوا عقل را روشن مى‏كند و دريچه حكمت را به روى انسان مى‏گشايد ـ همچنان كه لحن خود آن‌ها دلالت دارد ـ همه مربوط به عقل عملى است، يعنى در اثر تقوا انسان بهتر درد خود و دواى خود و راهى كه بايد در زندگى پيش بگيرد مى‏شناسد؛ ربطى به عقل نظرى ندارد، يعنى مقصود اين نيست كه تقوا در عقل نظرى تأثيرى دارد و آدمى اگر تقوا داشته باشد بهتر دروس رياضى و يا طبيعى را مى‏فهمد و مشكلات آن علوم را حل مى‏كند. حتى در فلسفه الهى نيز تا آن‌جا كه جنبه فلسفه دارد و سر و كارش با منطق و استدلال است و [انسان‏] مى‏خواهد با پاى استدلال گام بردارد و مقدمات در فكر خود ترتيب مى‏دهد تا به نتيجه برسد همين‏طور است. در نوعى ديگر از معارف ربوبى، تقوا و پاكى و مجاهدت تأثير دارد ولى آن‌جا ديگر پاى عقل نظرى و فلسفه و استدلال و منطق و ترتيب مقدمات و سلوك فكرى از نتيجه به مقدمه و از مقدمه به نتيجه در ميان نيست.**

**مقصود اين است: اين حقيقت كه بيان شده كه تقوا موجب ازدياد حكمت و ازدياد بصيرت و روشن‌بينى مى‏شود ناظر به مسائل نظرى و عقل نظرى نيست، و شايد علت اين‌كه در نظر بعضى‏ها قبول اين مطلب اين‏قدر مشكل آمده همين است كه اين مطلب را به حدود عقل نظرى توسعه داده‏اند.**

**و اما نسبت به عقل عملى البته مطلب همين‏طور است و مى‏توان گفت قبل از هر استدلال و تقريبى، تجربه گواه اين مطلب است. واقعاً تقوا و پاكى و رام كردن نفس امّاره در روشن بينى و اعانت به عقل تأثير دارد ولى البته نه به اين معنى كه عقل فى‌المثل به منزله چراغ است و تقوا به منزله روغن آن چراغ، و يا اين‌كه دستگاه عقل به منزله يك كارخانه مولّد روشنايى است كه فعلًا فلان مقدار كيلو وات برق مى‏دهد و تقوا كه آمد فلان مقدار كيلو وات ديگر بر برق اين كارخانه مى‏افزايد. نه، اين طورها نيست، طور ديگر است. براى توضيح مقدمه‏اى عرض مى‏كنم:**

2/2ـ دشمن دشمنان عقل‏

**از كلمات على عليه‌السلام است: «**اصْدِقاؤُكَ ثَلاثَةٌ وَ اعْداؤُكَ ثَلاثَةٌ**»[[35]](#footnote-35) يعنى تو سه نوع دوست و سه نوع دشمن دارى. «**فَاصْدِقاؤُكَ: صَديقُكَ وَ صَديقُ صَديقِكَ وَ عَدُوُّ عَدُوِّكَ**» يعنى دوستان تو يكى آن كس است كه مستقيماً دوست خود توست، دومى دوستِ دوست توست، سومى دشمنِ دشمن توست. «**وَ اعْداؤُكَ: عَدُوُّكَ وَ عَدُوُّ صَديقِكَ وَ صَديقُ عَدُوِّكَ**» دشمنان تو عبارت است از آن كه مستقيماً با خود تو دشمن است، و آن كس كه دشمن دوست توست، و آن كس كه دوست دشمن توست.**

**مقصودم از نقل اين كلام اين بود كه يكى از انواع دوستان، دشمنِ دشمن است.**

**علت اين‌كه دشمنِ دشمن به منزله‌ی دوست خوانده شده اين است كه دشمن را ضعيف مى‏كند و دست وى را مى‏بندد و از اين راه به انسان كمك مى‏كند. اين خود يك حساب و قاعده‏اى است كه دشمنِ دشمن مانند دوست است، آدمى را تقويت‏ مى‏كند.**

**اين قاعده كه در افراد جارى است، در حالات و قواى معنوى انسان هم جارى است. قواى معنوى انسان در يكديگر تأثير مى‏كنند، و احياناً تأثير مخالف مى‏نمايند و اثر يكديگر را خنثى مى‏كنند. اين مطلب جاى انكار نيست. در قديم و جديد به تضادى كه كم و بيش بين قواى مختلفه وجود انسان هست توجه شده، و اين خود داستان مفصلى دارد.**

3/2ـ راز تأثير تقوا در روشن بينى‏

**يكى از حالات و قوايى كه در عقل انسان يعنى در عقل عملى انسان، يعنى در طرز تفكر عملى انسان كه مفهوم خوب و بد و خير و شرّ و درست و نادرست و لازم و غير لازم و وظيفه و تكليف و اين‌كه الآن چه مى‏بايست بكنم و چه نمى‏بايست بكنم و اين‌گونه معانى و مفاهيم را بسازد تأثير دارد، طغيان هوا و هوس‏ها و مطامع و احساسات لجاج‏آميز و تعصب‏آميز و امثال اين‌هاست، زيرا منطقه و حوزه عقل عملى انسان به دليل اين‌كه مربوط به عمل انسان است همان حوزه و منطقه احساسات و تمايلات و شهوات است. اين امور اگر از حد اعتدال خارج شوند و انسان محكوم اين‌ها باشد نه حاكم بر اين‌ها، در برابر فرمان عقل فرمان مى‏دهند، در برابر نداى عقل و وجدان فرياد و غوغا مى‏كنند، براى نداى عقل حكم پارازيت را پيدا مى‏كنند، ديگر آدمى نداى عقل خويش را نمى‏شنود، در برابر چراغ عقل گرد و غبار و دود و مه ايجاد مى‏كنند، ديگر چراغ عقل نمى‏تواند پرتوافكنى كند.**

**به عنوان مثال ما كه در اين فضا الآن نشسته‏ايم و مى‏گوييم و مى‏شنويم و مى‏بينيم، به حكم اين است كه يك نفر سخن مى‏گويد و ديگران سكوت كرده‏اند، چراغ‌ها نور مى‏دهند و فضا هم صاف و شفاف است. ولى اگر در همين فضا با اين يك نفر سايرين هم هركس براى خودش حرفى بزند و با صداى بلند آوازى بخواند بديهى است كه حتى خود گوينده هم نداى خود را نخواهد شنيد، و اگر اين فضا پر از دود و غبار باشد كسى كسى را نخواهد ديد.**

**براى مثال جوان محصلى را در نظر مى‏گيريم. اين جوان از مدرسه برگشته فكر مى‏كند لازم است درس‌هايش را حاضر كند، براى اين كار چندين ساعت بنشيند و بخواند و بنويسد و فكر كند، زيرا بديهى است نتيجه لاقيدى و تنبلى مردود شدن و جاهل ماندن و عقب ماندن و هزارها بدبختى است. اين نداى عقل اوست. در مقابل اين ندا ممكن است فريادى از شهوت و ميل به گردش و چشم‏چرانى و عياشى در وجود او باشد كه او را آرام نگذارد. بديهى است كه اگر اين فريادها زياد باشد، جوان نداى عقل خود را نشنيده و چراغ فطرت را نديده مى‏گيرد و با خود مى‏گويد فعلاً برويم خوش باشيم تا ببينيم بعدها چه مى‏شود.**

**پس اين‌گونه هواها و هوس‌ها اگر در وجود انسان باشند تأثير عقل را ضعيف مى‏كنند، اثر عقل را خنثى مى‏كنند، و به تعبير ديگر اين هوا و هوس‏ها با عقل آدمى دشمنى مى‏ورزند.**

**پس توجه به اين مطلب لازم است كه حالات و قواى معنوى انسان به حكم تضاد و تزاحمى كه ميان بعضى با بعضى ديگر است در يكديگر تأثير مخالف مى‏كنند و تقريباً اثر يكديگر را خنثى مى‏كنند، و به عبارت ديگر با يكديگر دشمنى و حسادت مى‏ورزند. از آن جمله است دشمنى هوا و هوس با عقل.**

**از همين جا معناى تأثير تقوا در تقويت عقل و ازدياد بصيرت و روشن بينى روشن مى‏شود. تقوا نه سوهان است و نه سنباده و نه روغن چراغ. تقوا دشمنِ دشمن عقل است، از نوع سومِ دوستانى است كه على عليه‌السلام فرمود: «**وَ عَدُوُّ عَدُوِّكَ**». ملكه تقوا كه آمد، دشمن عقل را كه هوا و هوس است رام و مهار مى‏كند، ديگر نمى‏گذارد اثر عقل را خنثى كند، گرد و غبار برايش به وجود آورد، پارازيت ايجاد كند.**

**حقيقت سرايى است آراسته**

**هوى و هوس گرد برخاسته**

**نبينى كه جايى كه برخاست گرد**

**نبيند نظر گر چه بينا است مرد[[36]](#footnote-36)**

**پس معلوم شد كه تقوا واقعاً تأثير دارد در طرز تفكر و طرز قضاوت انسان، ولى نوع تأثيرش اين است كه جلو تأثير دشمن را مى‏گيرد و از اين راه دست عقل را باز مى‏كند و به وى آزادى مى‏دهد: «**عِتْقٌ مِنْ كُلِّ مَلَكَةٍ**»**

**اگر انسان در هر چيزى شك كند در اين مطلب نمى‏تواند شك كند كه خشم و شهوت و طمع و حسد و لجاج و تعصب و خودپسندى و نظاير اين امور آدمى را در زندگى كور و كر مى‏كند. آدمى پيش هوس كور و كر است. آيا مى‏توان در اين مطلب شك كرد كه يكى از حالات عادى و معمولى بشر اين است كه عيب را در خود نمى‏بيند و در ديگران مى‏بيند و حال آن‌كه خودش بيشتر به آن عيب مبتلاست؟ آيا علت اين نابينايى نسبت به عيب خود جز عُجب و خودپسندى و مغرورى چيز ديگرى هست؟ آيا ترديدى هست كه مردمان متقى كه مجاهده اخلاقى دارند و بر عجب و طمع و ساير رذائل نفسانى فائق آمده‏اند بهتر و روشن‏تر عيب خود و درد خود را درك مى‏كنند؟ و آيا براى انسان علم و حكمتى مفيدتر از اين‌كه خود را و عيب خود را و راه اصلاح خود را بشناسد وجود دارد؟**

**اگر توفيقى پيدا كنيم كه با نيروى تقوا نفس امّاره را رام و مطيع نماييم، آن‏وقت خواهيم ديد چه خوب راه سعادت را درك مى‏كنيم و چه خوب مى‏فهميم و چه روشن مى‏بينيم و چه خوب عقل ما به ما الهام مى‏كند. آن‏وقت مى‏فهميم كه اين مسائل چندان هم پيچيده و محتاج به استدلال نبوده، خيلى واضح و روشن بوده، فقط غوغاها و پارازيت‌ها نمى‏گذاشته‏اند كه ما تعليم عقل خود را بشنويم.[[37]](#footnote-37)**

4/2ـ تقابل شیطان و تقوا

**حضرت امام خامنه‌ای مدظله‌العالی فرموده‌اند:**

**مسئله، مسئله‏ى تقابل شيطان و تقابل تقوا است. كار شيطان اغوا كردن است؛ اغوا يعنى چه؟ يعنى ايجاد اختلال در دستگاه محاسبه‏ى شما ـ شيطان اين است ديگر ـ نقطه‏ى مقابل، كاركرد تقوا است؛ سعى شيطان اين است كه شما را اغوا كند، يعنى دستگاه عقل را، دستگاه فطرت را، دستگاه سنجش صحيح را كه در وجود انسان گذاشته شده است، از كار بيندازد؛ يعنى انسان را دچار خطاى در محاسبه كند.**

**كار تقوا نقطه‏ى مقابل است: «**إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقاناً**»(انفال/29) تقوا به شما فرقان، يعنى آگاهى براى جدا كردن حق از باطل را مى‏دهد. در آيه‏ى شريفه‏ى ديگر [مى‏فرمايد]: «**وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمُكُمُ‏ اللَّهُ**»(بقره/282) تقوا موجب اين است كه خداى متعال دريچه‏هاى دانش را، آگاهى را، دانايى را به روى شما باز كند.[[38]](#footnote-38)**

5/2ـ پيوند با معلّم حقيقي

**حضرت آیت‌الله‌ جوادی آملی حفظه‌الله فرموده‌اند:**

**در آيه «**و اتَّقوا اللّهَ و يُعَلِّمُكُمُ اللّهُ**» گرچه «**يعلّمكم**» جواب «**إتّقوا**» نيست، وگرنه مجزوم مي‏شد؛ امّا سياق نشان مي‏دهد كه تقوا با تعليم الهي رابطه دارد، بنابراين تعليم الهي و بصيرت ديني، هر دو نتيجه تقوا و نمودي از شكوفايي فطرت انساني در پرتو تعليم ديني است. [[39]](#footnote-39)**

**قرآن كريم براي استنتاج‏هاي فكري و اجتهادي و نيز دريافت‏هاي حضوري و شهودي راه مناسبي گذارده است: «**و اتَّقوا اللهَ و يُعَلِّمُكُمُ الله**»؛ «**إن تَتَّقوا اللهَ يَجعَل لَكُم فُرقاناً**». يعني روح پاك مي‏تواند دانش‏هاي حصولي و نيز بينش‏هاي شهودي مطابق با واقع را به دست آورد. [[40]](#footnote-40)**

**بهره‏گيري عميق علمي از قرآن كريم و فهميدن معارف بلند آن، مشروط است به ارتباط و پيوند با معلّم حقيقي قرآن كه همانا خداوند رحمان است «**الرحمن علم القرآن**» علم قرآن همراه با رحمت خداي سبحان است و رحمت خاصّه خداوند شامل حال متّقين مي‏گردد. «**و اتقوا الله و يعلمكم الله**» قرآن كريم مي‏فرمايد شما تقوا را لباس طهارت روح خود كنيد كه بهترين لباس است: «**و لباس التقوي ذلك خير**» و خداوند نيز به شما علم عطا مي‏كند.[[41]](#footnote-41)**

3ـ نتیجه عمل نکردن به دانسته‌ها

**كسى كه به دانسته‌های خود عمل نمى‏كند، علاوه بر اين كه از به دست آوردن علم محروم مى‏شود، با يك خطر سهمگين نيز مواجه است كه از دست دادن يافته‏ها است. همان‌طور كه با عمل به يقينيات امور مشتبه، يقينى مى‏شود؛ با عمل نكردن به يقينى‏ها، امور يقينى مشتبه مى‏گردد. آن‌كس كه به حقيقتى دست يافته است، بايد با عمل خود، شكرگزار اين نعمت باشد وگرنه آن را از دست خواهد داد. آن كس كه عمل نمى‏كند، در وجود خود، ابهام و ظلمت مى‏آفريند؛ يعنى پس از اين كه به صحت، حقانيت يا فايده كارى يقين يافت، دوباره در آن ترديد مى‏كند.**

**اين فرايند را مى‏توان اين‌گونه بيان كرد:**

**كسى كه مى‏داند و خلاف دانسته خود عمل مى‏كند از دلخواه خود پيروى كرده است. او در حقيقت نتوانسته است از هواى نفس خود دست بردارد و «خوب» را بر «خوش» ترجيح دهد. اين ضعف و ناتوانى در مخالفت با خواهش نفس، بسيار ناموجّه و در نظر شخص، بى‏درنگ محكوم است. انسان، براى نجات از اين محكوميت، به توجيه حركت خود مى‏پردازد و با فلسفه‌بافى و استدلال‏تراشى، در حق جلوه‏دادن تصميم خود و نجات از عذاب وجدان مى‏كوشد. همين تلاش نامبارك، آرام آرام چهره حقيقت را غبارآلود كرده و ترديد مى‏آفريند. در اين موقعيت، شخص، بافته‏هاى خود را باور و يافته‏هاى خود را از دست داده و از مسير هدايت گمراه شده است.**

**«**وَ لا تَتّبِعِ الهَوى فَيُضِلَّكَ عَن سَبيلِ الله **ـ از خواسته دل پيروى مكن كه تو را از راه خدا گمراه مى‏كند».(ص/26‏)**

**اميرالمؤمنين علی عليه‌السلام فرمود:**

**«**من اتبع هواه اعماه و أصمه و أذله و أضله**‏ ـ هر كس از دل‌خواه خود متابعت نمايد، [اين متابعت يا هواى نفس‏] او را كور و خوار و گمراه مى‏كند».[[42]](#footnote-42)**

**«**آفة العقل الهوى**‏ ـ آفت عقل، هواى نفس است».[[43]](#footnote-43)**

پیامبر اکرم صلی‌الله‌وعلیه‌وآله‌وسلم فرمود:

«وَ أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى دَاوُدَ ع أَنَّ أَهْوَنَ مَا أَنَا صَانِعٌ بِعَبْدٍ غَيْرِ عَامِلٍ بِعِلْمِهِ مِنْ‏ سَبْعِينَ‏ عُقُوبَةً بَاطِنِيَّةً أَنْ أُخْرِجَ مِنْ قَلْبِهِ حَلَاوَةَ ذِكْرِي ـ خداى تعالى به داود عليه‌السلام وحى فرمود که: كمترين عقوبت از هفتاد عقوبت باطنى من نسبت به بنده‌اي كه به علمش عمل نمى‏كند، اين‏ است‏ كه‏ شيرينى‏ ذكرم‏ را از قلبش‏ خارج‏ مى‏كنم»‏.**[[44]](#footnote-44)**

این بزرگ‌ترین مصیبت برای انسان است که از مناجات با خدای خویش لذّت نبرد.

حضرت موسی علیه‌السّلام برای مناجات با خدا می‌رفت، یک بی‌ادبی به او گفت: «از طرف من به خدا بگو: چقدر گناه کنم و تو کیفر نکنی؟!»

حضرت موسی علیه‌السّلام رفت، مناجات کرد و قصد بازگشت داشت که از سوی خدای متعال خطاب شد: «چرا پیام بنده‌ام را نمی‌رسانی؟»

عرض کرد: «خدایا تو می‌دانی او چه گفت».

خداوند فرمود: «به او بگو: بالاترین بلا را بر تو نازل کرده‌ام و تو نمی‌فهمی! بلا و کیفر تو این است که از مناجات با من لذّت نمی‌بری و تو توجّه به این مصیبت نداری».**[[45]](#footnote-45)**

و نیز از حضرت امام جعفر صادق عليه‌السّلام مروى است كه: خداى تعالى مى‏فرمايد: «هر بنده كه خواهش نفس خود را بر طاعت من اختيار نمود كمتر چيزى كه به او مى‏كنم او را از لذّت مناجات خود محروم مى‏سازم»**.[[46]](#footnote-46)**

1. ـ حضرت آیت‌الله جوادی آملی فرموده‌اند: «علم اوّلي به احكام حاصل است و عمل به آن علم... عبارت از تقواست ـ تسنيم، جلد 12 ص 635 [↑](#footnote-ref-1)
2. ـ فرمایشات در 30/6/81 [↑](#footnote-ref-2)
3. ـ غرر الحكم، ح 4624 [↑](#footnote-ref-3)
4. ـ إرشاد القلوب إلى الصواب (للديلمي) ج‏1 ص14 [↑](#footnote-ref-4)
5. ـ نهج الفصاحة (مجموعه كلمات قصار حضرت رسول صلى الله عليه و آله) ص358 [↑](#footnote-ref-5)
6. ـ غرر الحكم، ح 6196 [↑](#footnote-ref-6)
7. ـ غرر الحكم ح 2815 [↑](#footnote-ref-7)
8. ـ ارشاد القلوب، ص 151 [↑](#footnote-ref-8)
9. ـ به سوى محبوب، ص 39 [↑](#footnote-ref-9)
10. ـ مصباح الشريعة ص16 [↑](#footnote-ref-10)
11. ـ تفسير نمونه ج‏2 ص 390 [↑](#footnote-ref-11)
12. ـ حضرت آیت‌الله جوادی آملی ـ تسنيم، جلد 12 ص 635 [↑](#footnote-ref-12)
13. ـ ايدئولوژى اسلامى، ص 13 [↑](#footnote-ref-13)
14. ـ به سوى محبوب، ص 37 [↑](#footnote-ref-14)
15. ـ رسول اكرم صلی‌الله‌وعلیه‌وآله‌وسلم فرمودند: وُضِعَ عَن أُمَّتى ... الخَطاءُ وَ النّسيانُ وَ ما لايَعلَمونَ وَ ما اضطُرّو إلَيهِ وَ ما استُكرِهوا عَلَيه ـ (تكليف، در) اين موارد از امّت من برداشته شده است: اشتباه، فراموشى، آن‌چه ندانند، آن‌چه توانش را ندارند، آن‌چه بدان ناچارند، آن‌چه بدان مجبور شوند... (كافى، ج2، ص 463

در اين حديث، عنوان اوّل به شرطيت « توجه»، عنوان دوّم و سوّم به شرطيت « علم» و عناوين بعد، به شرطيت « توان» اشاره دارد.

« قدرت» عبارت است از امكان انجام و ترك. كسى كه امكان انجام عملى را ندارد «عاجز» و نيز كسى كه امكان ترك عملى را ندارد « مجبور و مضطر» است و داراى قدرت نيست. [↑](#footnote-ref-15)
16. ـ نهج البلاغه، خطبه 176. [↑](#footnote-ref-16)
17. ـ به سوی محبوب، ص 78 [↑](#footnote-ref-17)
18. ـ در دو مقاله «معرفت شهودی و علم حضوری نسبت به خداوند» و «روح الهی» به این موضوع پرداخته‌ایم. [↑](#footnote-ref-18)
19. ـ الأمالي (للمفيد)، النص، ص228 [↑](#footnote-ref-19)
20. ـ الكافي (ط - الإسلامية) ج‏3 ص68 ـ روض الجنان و روح الجنان في تفسيرالقرآن، ج‏5، ص373 [↑](#footnote-ref-20)
21. ـ الكافي (ط - الإسلامية)، ج‏8، ص5 [↑](#footnote-ref-21)
22. ـ چهل حديث (اربعين حديث) ص372 [↑](#footnote-ref-22)
23. ـ اين آيات نيز به اين مضمون اشاره دارد:

وَ مَن يُؤمن بِاللهِ يَهدِ قَلبَه ـ تغابن/6

ذلِكَ الكِتابُ لاريبَ فيه هُدى للمتقين ـ بقره/2

وَ اعبُد رَبَّكَ حتّى يَأتِيك اليَقينُ ـ حجر/99

فَأَمّا مَن أعطى وَ اتَّقى وَ صَدّقَ بِالحُسنى فَسَنُيَسِّرُهُ لِليُسرى ... إنَّ عَلَينا لَلهُدى ـ ليل/ 5 تا 12

لَئِن شَكَرتُم لأزيدَنَّكُم ـ ابراهيم/7

وَ مَن يَتّقِّ اللهَ يجعل لَهُ مَخرجاً وَ يَرزُقهُ مِن حَيثُ لايَحتَسِب ـ طلاق/ 2 و 3

وَالَّذينَ اهتَدَوا زادَهُم هُدى ـ محمد/17

اتَّقُوا اللهَ و آمِنوا بِرَسولِهِ يُؤتِكُم كِفلَينِ مِن رَحمَتِه وَ يَجعَل لَكُم نوراً تَمشونَ بِهِ ـ حديد/28

إنَّ الَّذينَ آمنوا وَ عَمِلوا الصّالِحاتِ يَهديهِم رَبُّهُم بِإيمانِهِم ـ يونس/9

فَليَستَجيبوا لى وَ ليُومِنوا بى لَعَلَّهُم يَرشُدونَ ـ بقره/186 [↑](#footnote-ref-23)
24. ـ حليه الاولياء، ج 10؛ اعلام الدين، ص 301 [↑](#footnote-ref-24)
25. ـ توحيد، ص 416؛ ثواب الاعمال، ص 161 [↑](#footnote-ref-25)
26. ـ منية المريد، ص 181. [↑](#footnote-ref-26)
27. ـ ميزان الحكمه، ح 4805

روایت زیر هم شبیه این روایت است:

مَا أَخْلَصَ الْعَبْدُ الْإِيمَانَ بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَرْبَعِينَ يَوْماً أَوْ قَالَ مَا أَجْمَلَ عَبْدٌ ذِكْرَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَرْبَعِينَ يَوْماً إِلَّا زَهَّدَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي الدُّنْيَا وَ بَصَّرَهُ دَاءَهَا وَ دَوَاءَهَا فَأَثْبَتَ الْحِكْمَةَ فِي قَلْبِهِ وَ أَنْطَقَ بِهَا لِسَانَه‏ ـ يعنى بنده‏اى چهل روز ايمان خودش را خالص نكرده است ـ يا گفت: بنده‏اى چهل روز خدا را خوب ياد نكرده است‏ (تردید از راوی حدیث است) مگر آن‌كه خداوند به او زهد عنايت كرده و او را نسبت به دردها و دواهاى اين دنيا بصيرت داده و حكمت را در دل او قرار داده و به زبان او جارى ساخته است». الكافي (ط - الإسلامية) ج‏2 ص16 [↑](#footnote-ref-27)
28. ـ اعلام الدين، ص 96. [↑](#footnote-ref-28)
29. ـ تحف العقول النص ص223 [↑](#footnote-ref-29)
30. ـ فرمایشات در خطبه‏هاى نماز عيد سعيد فطر ـ 24/ 8 / 1383 [↑](#footnote-ref-30)
31. ـ به سوى محبوب، ص 39. [↑](#footnote-ref-31)
32. ـ همان، ص 56. [↑](#footnote-ref-32)
33. ـ به سوى محبوب، ص 28. [↑](#footnote-ref-33)
34. ـ همان، ص 78. [↑](#footnote-ref-34)
35. ـ نهج البلاغة (للصبحي صالح) ص527 ـ حكمت 295 [↑](#footnote-ref-35)
36. ـ بوستان سعدی [↑](#footnote-ref-36)
37. ـ مجموعه ‏آثار استاد شهيد مطهرى ـ ج‏23 ـ خلاصه‌ای از صفحات 712 تا 719 (ده گفتار) [↑](#footnote-ref-37)
38. ـ فرمایشات در ديدار مسئولان نظام در نهمين روز ماه مبارك رمضان 1435 در حسينيه امام خمينى رحمه‏الله ـ 16 / 4 / 1393 [↑](#footnote-ref-38)
39. ـ تفسير انسان به انسان ـ صفحه/186 [↑](#footnote-ref-39)
40. ـ تسنيم، جلد 20 ـ صفحه 419 [↑](#footnote-ref-40)
41. ـ قرآن در قرآن ـ صفحه 369 [↑](#footnote-ref-41)
42. ـ غرر الحكم، ح 9168. [↑](#footnote-ref-42)
43. ـ غرر الحكم، ح 3925. [↑](#footnote-ref-43)
44. ـ عدة الداعي و نجاح الساعي ص78 [↑](#footnote-ref-44)
45. ـ به نقل از آیت‌الله مظاهری در نشانی:http://www.almazaheri.com/farsi/Index.aspx?ID=546&TabID=0003 [↑](#footnote-ref-45)
46. ـ معراج‏السعادة ج2 ص673 به نقل از احياء العلوم، ج4 ص48 [↑](#footnote-ref-46)